

انواع جمع در ادبیات عرب

□ محمدباقر بصیری *

چکیده

زبان عربی پرکاربردترین قواعدی است که از قبل از ظهور اسلام، چه عرب زبان‌ها و چه غیر آن اهتمام ویژه داشتند و مبنای قواعد صحیح و زنده را اختصاص داده بودند به زبان عربی.

در زمان ظهور اسلام قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده است که قداست و ارزش آن را مضاعف نموده است. بر این اساس قواعد کاربردی که در این زمینه وجود دارد مرهون فصاحت و بلاغت قرآن کریم و تکلم انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام است که نه تنها جملات، بلکه کلمات و گاهی تک تک حروف این زبان دارای قواعد خاص است که برای درست دانمودن و تکلم به این زبان دانستن قواعد از مهمات و ضروریات که باید آن را فرا بگیرد.

گاهی دانستن قواعد عربی به اندازه‌ای لازم و ضروری است که برخی از صاحب نظران معتقدند که اگر کسی ادعای اجتهاد و استنباط حکم شرعی را از قرآن و روایات داشته باشند باید به قواعد زبان عربی تسلط داشته باشند در غیر این صورت در استخراج و استنباط حکم شرعی از دل قرآن و احادیث ادعایی بیش نیست. بنابراین؛ پویایی زبان عربی فصیح و دانستن فهم آنها از ضروریات است که در این مقاله قواعد مختص به جمع را مورد بررسی قرار دادیم که در ابتدا انواع جمع را بیان نمودیم و قواعد که مربوط به این بحث را به تفصیل تدوین و تبیین شده است.

انواع جمع هم در فعل و هم اسم قواعد اختصاصی خودش را دارد که هم در جمع سالم و هم در جمع مکسر توضیح داده شده است و مطالعه این مقاله زمینه را برای فهم و آگاهی خواننده آماده نموده است. **واژگان کلیدی:** زبان عربی، قرآن کریم و احادیث، قواعد ادبیات عرب، جمع سالم و جمع مکسر.

*. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق و جزا و جرم‌شناسی جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمية.

مقدمه

انسان یک موجود اجتماعی است که در هر مکانی و زمانی که زندگی می‌کند، برای رفع احتیاجات‌شان نیاز به تعامل و داد و ستد با هم نوعان خودشان دارد. البته انسان به صورت فطری نیاز به تعامل با هم نوع‌شان دارد که این ویژگی جزء ذات انسان است که فرا زمانی و مکانی است.

از لازمه‌ای اجتماعی بودن انسان، ارتباط و تعامل با هم‌نوعان‌شان نیاز به وسیله‌ای که فهم و منظور ذهنی را به همدیگر انتقال دهند، دارند که این وسیله همان زبان و گویش انسان‌هاست که انسان را با هم‌نوعان خودش جمع می‌کند و نیازهای‌شان به مرور کاسته و یا برآورده می‌شود. مطلب دیگری که وجود دارد این است که انسان‌ها دارای گویش‌های مختلف است و برای سرعت انتقال پیام و پذیرش آن زبان قواعدی را واضعان و متخصصان در این فن وضع می‌کنند که هر زبان دارای معیار و اسلوبی باشند که هم سهولت در تلفظ داشته باشند و هم در تعلیم و تعلم آن معیار اصلی وجود داشته باشد که طبق آن معیار فراگیری زبان ساده و آسان باشد.

مطلب دیگری که خیلی لازم است این است که از بین زبان‌های که در گوشه و کنار جهان وجود دارد، زنده و پویاترین آنها زبان عربی است. ادبیات عرب قواعدی است که نه تنها در جمله‌های این زبان یا کلمات آن اختصاص دارد، بلکه گاهی تک تک حروف این زبان نیز دارای یک یا چند قواعد است که لازم است انسان برای فهم صحیح و تعلیم و تعلم این زبان، لازم و ضروری است. قرآن کریم که به زبان عربی نازل شده است و گویش انبیا و اولیای الهی که ظرف آن زبان عربی انتخاب شده است، دقیق بودن و دارای ملاک و معیار بودن قواعد بسیار ارزشمند ادبیات عرب است. برای فراگیری این قواعد لازم است که از زاویه‌های مختلف بررسی نمود تا فهم عمیق از این قواعد داشته باشیم.

تعریف جمع

جمع، اسمی است که بر بیشتر از دو فرد، یا دو حیوان و یا دو چیز «مقصوده»^۱ (الجامی، ۱۴۳۰، ۲، ۱۷۳) دلالت کند، مانند: «نجارون، ساعات، کتب» (شرتونی، ۱۳۹۴، ۲،

واژه‌ای مقصوده را از شرح جامی گرفته شده؛ چون برای تکمیل و جامع بودن تعریف لازم و ضروری است؛ زیرا جمع آن است که ما از آحاد مقصوده باید جمع بسازیم. این مطلب از دقت‌ها ظریف ملاجامی است.

انواع جمع در ادبیات عرب

۱. جمع سالم

جمع سالم به اسمی اطلاق می‌شود که لفظ مفرد در آن بدون تغییر یافتن باقی بماند، فقط در مذکر، آخرش واو و نون یا یاء و نون مفتوح و در مؤنث، الف و تاء افزوده شده و به همین جهت به آن جمع سالم گویند. (احمد امین شیرازی، ۱۳۹۸، ۲: ۱۷۵)

آنگاه علامت جمع بدان افزوده شود. مثل «مرسل» که جمع سالم آن «مرسلون» از این مثال روشن می‌گردد که مفرد جمع سالم که مرسل است بدون تغییر باقی مانده فقط علامت جمع در آخر مفرد ملحق شده است. (حسینی طهرانی، ۱۳۶۷، ۱: ۳۴۸) که به سبب اضافه نمودن حروف معین در آخر مفرد. به قسمی که مفردهای همانند را که در «معنا، حروف، حرکات» مثل هم هستند، از عطف بی‌نیاز کند. مانند زیدون، زیدین، صادقون، صادقین، هندات و عالمات. اینها جمع‌های هستند که در آخر مفردات هریک از این کلمات را به‌طور مشخص می‌دانیم. اما برای این که این مفردات دلالت بر بیشتر از دو بکنند یک‌سری حروفی را در مفردش اضافه می‌کنیم که به جهت اضافه نمودن بی‌نیاز از «زید، زید، زید» می‌شویم.

۱-۱. وجه نام‌گذاری جمع سالم

نحوین تعبیرات مختلفی در مورد این واژه دارند:

الف) جمع المصحح

ب) جمع التصحیح

ج) جمعاً سالماً^۱ (الدیاجی، ۱۳۷۷: ۵۴)

۲-۱. انواع جمع سالم

جمع در ابتدا به دو نوع کلی جمع سالم و جمع مکسر تقسیم می‌گردد که به تفصیلی هرکدام در ذیل می‌پردازیم.

۱-۲-۱. جمع مذکر سالم^۴

وجه تسمیه جمع مذکر سالم

اشرف ترین جمع‌ها، جمع مذکر سالم است؛ زیرا بنای واحد جمع مذکر سالم صحیح مانده است. چرا علم و عاقل می‌گویند؟ به دلیل این که اشرف‌ترین علم‌ها علم عاقل است. (الجامی، ۱۴۳۰، ۲، ۱۷۳)

الف- علائم جمع مذکر سالم

«و-ن» در جمع مذکر سالم در حالت رفعی به «و-ن» می‌آید. مانند: «قَدِمَ الرَّائِزُونَ».

«ی-ن» مفتوح در حالت نصب، همانند: «رَأَيْتُ الْمُؤْمِنِينَ»

«ی-ن» مفتوح در حالت جر، نظیر «سَلَّمْتُ عَلَى الْقَادِمِينَ»

شرایط جمع مذکر سالم

اعراب جمع

ورفعَ بواو و یا أجرر وانصب سالم جمع عامِر و مذنب

اعراب جمع سالم مذکر، به شرح زیر بیان می‌گردد:

۱. رفع جمع مؤنث سالم به واو است، واو نیز اعراب نیابتی است و نائب از ضمه می‌باشد. جائی مسلمون.

۲. اعراب جمع مذکر سالم در حالت نصبی و جرّی به یاء است. «رَأَيْتُ مُسْلِمِينَ»، «مَرَرْتُ بِمُسْلِمِينَ» یاء هم نائب از نصب و جر است.

شرایط جمع مذکر سالم

اسمی که از آن جمع مذکر سالم اراده می‌شود، از دو حال بیرون نیست یا «عَلَم» یا «صفت» است که شرایط هر کدام جداگانه ذیل عنوان هریک توضیح داده می‌شود:

اسم

هرگاه اسم «عَلَم» باشد^۵، اگر علم برای مذکر باشد، به هنگام جمع، به جمع مذکر سالم شرایط زیر آورده می‌شود:

۱. باید آن اسم، عَلَم «مذکر» باشد.
۲. شرط دیگرش این است آن اسم عَلَم برای «عاقل» باشد.
۳. شرط چهارمی که نحوات در نظر گرفته‌اند، این است که اسم عَلَم «مجرد از تاء تأنیث» باشد. این شرایط اجماعی است و همه‌ای نحوی‌ها قبول دارند.
۴. البته قول قیل گفته است که «خالی از ترکیب» باشد. (عباس حسن، ۱۹۶۶، ۱: ۱۲۷)

صفت

۱. اسم که صفت (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه و...) باشد، جمع مذکر بسته می‌شود. البته در صفت غیر از عَلَم همه‌ای آن شرایط مانند: «مذکر، عاقل و...» باید باشد.^۶ نکته‌ای از مرحوم مدرس افغانی رحمته الله، در نوار تدریس سیوطی می‌فرماید: «خود صفت با عَلَم جمع نمی‌شود. دلیلش این است که عَلَم جزئی است مثلاً لفظ «علی» که (ع، ل، ی) است فقط برای شخص علی که بقال است اختصاص دارد به علی که خیاط است جاری نمی‌شود. اما نقطه‌ی مقابل آن که صفت است، کلی است و قابل تطبیق به کسانی که این صفت در او باشد، قابل تطبیق است. مثلاً مجتهد صفت (اسم فاعل) هرکسی که این صفت در او باشد مجتهد گفته می‌شود فرق ندارد. پس کلی است».
۲. علاوه بر صفت بودن، «مذکر» نیز باشد.
۳. شرط دیگرش این است آن اسم صفت برای «عاقل» باشد.

۴. شرط چهارمی که نحّات در نظر گرفته اند، این است که جمع مذکر سالم «خالی از تاء تأنیث» باشد.

۵. البته قول قیل گفته است که «خالی از ترکیب» باشد.

۵-۱. اگر ترکیب اسنادی باشد. مانند «فَتَحَ اللهُ، رَامَ اللهُ، رَزَقَ اللهُ» جمع بسته نمی شود به اتفاق نحّاة.^۷

۵-۲. اگر ترکیب مزجی باشد. مثل: «خَالَوِيه، سَيُويِه، معدیکرب» (ابن هشام الأنصاری، ۱۳۶۶، ۱: ۵۱)

۵-۳. یا ترکیب عدد باشد. مانند: «أَحَدَ عَشَرَ، ثَلَاثَةَ عَشَرَ، أَرْبَعَةَ عَشَرَ...» نظر مشهور این است که این دو نوع از مرکب جمع شان جمع مباشر نیست.

اما مرکب اضافی مثل «عبدالرحمن» و «عبدالعزیز» این نوع جمع جریان دارد با این تفاوت که فقط مضاف جمع بسته می شود.^۸ اشتهر عبدالرحمن (در حالت رفع). صافحتُ عبدی الرحمن (در حالت نصب) سَلَّمْتُ عَلَى عبدی الرّحمن (در حالت جر). (عباس حسن، ۱۹۶۶، ۱: ۱۲۸)

۶. آن صفت از باب «افْعَل» که مؤنثش بر وزن «فَعْلَاء» نباشد. مانند أحمر حمراء. احمرون جمع بسته نمی شود.

۷. صفت از باب «فَعْلَان» که مؤنثش بر وزن «فَعْلَى» نباشد. مانند: سکران سکری.

۸. صفتی نباشد که مذکر و مؤنثش یکسان استعمال می شود. مانند: صیغهی «مِفْعَال» مثل «مِهْذَار-آن که در کلام خود بسیار دچار اشتباه می شود». هر اسمی که بر وزن «مِفْعَل» مانند «مِغْشَم- دلیر و بی باک» و «فُعُول» مثل: (صبور- شکور) بیاید جمع مذکر سالم بسته نمی شود.^۹

۹. اگر اسمی برای مذکر عاقل وضع شده، اما مشتمل بر تاء تأنیث زاید است، به اعراب جمع مذکر سالم آورده نمی شود. مانند: «حَمَزَة، خَلِيفَة، معاویة، عَطِيَّة». ^{۱۰} علتش این است که در این مورد ملاحظه‌ی معنا صحیح نیست؛ چون اصل لفظ است؛ زیرا علامت تأنیث در لفظ موجود است و در نتیجه تناقض بین علامت تأنیث و علامت جمع مذکر سالم به حسب

ظاهر لازم می‌آید. (شرتونی، ۱۳۹۴، ۲: ۱۴۲)

۱۰. اگر صفتی باشد که اختصاص به مؤنث داشته باشد، جمع مذکر بسته نمی‌شود؛ زیرا تناقض وجود دارد بین دلالت مفرد و دلالت جمع. مانند «مُرْضِع» جمع به «مَرْضِعُونَ» صحیح نیست.

۱۱. اگر اسمی صفت برای مذکر غیر عاقل باشد بر این جمع نخواهد آمد، مانند: «صَاهِل» که صفت اسب نر است.

ملاک در تأنیث و عدم تأنیث

ملاک در تأنیث و عدم تأنیث در جمع سالم، لفظ نیست، بلکه معنای اسم منظور است.^{۱۱} مثلاً واژه‌ی «سُعَاد» یا اسم «زَيْنَب» هرگاه این دو واژه برای مذکر عَلَم شده و در آن معنا شهرت یافته باشد، در این صورت به اعراب جمع مذکر سالم (رفعش به واو نصب و جرش به یاء) آورده می‌شود. عکس این مطلب اگر واژه‌ی «حامد» یا «حَلِیم» عَلَم برای مؤنث گردد و در آن معنا شهرت یافته است. در این حالت نیز به اعراب جمع مذکر سالم آورده نمی‌شود. مانند: «هَالِل» که به معنای حصان؛ یعنی اسب نر و اصیل یا «نَسِیم» که علم برای قایق است.

ب) ملحقات جمع مذکر سالم

ملحقات جمع مذکر سالم زیاد است و مشهورترین آن‌ها پنج‌تا هستند و این پنج‌تا سماعی‌اند قیاسی نیستند که عبارتند از:

۱. یکی از کلمات مسموعه که دلالت بر معنای جمع می‌کند «أُولُو» است. رفعش به واو است که واو نائب از ضمه است. مثل «المخترعون أولو فضل» صاحب فضل است، در حالت نصبی و جری به یاء می‌آید: «المخترعون اولی فضل». «عالمون» که مفردش «عَالَم» است، غیر از خداوند هر مجموع همجنس از مخلوقات را شامل می‌شود. مانند «عالم الحیوان، عالم النبات، عالم الجماد، عالم المال عالم الطائرات». عالم فقط دلالت بر مذکر عاقل می‌کند. بنابراین، دلالت بر معنای خاص می‌کند و نمی‌تواند جمع باشد.

بر این اساس حقیقتاً جمع برای مذکر جمع سالم نیست.

۲. یکی دیگر از ملحقات جمع مذکر سالم: «عشرون، ثلاثون، اربعون، خمسون ستون، سبعون، ثمانون، تسعون» است. این کلمات نه از لفظ و نه از معنای آنها مفرد ندارد که نام‌گذاری به عقود عددیه و اسم جمع.

۳. «بُنُون»، أَهْلُون، عَلِيُون، أَرْضُون، عَالَمُون، سِنُون، عَشْرُون تا تسعون» از نظر اعراب ملحق به جمع مذکر سالم هستند. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲۳۹)

جمع مؤنث سالم

مؤنث، به اعتبار این که «الف و تاء» دارد، سالم؛ به اعتبار این که صورت و شکل مفردش غالباً در جمع تغییر نمی‌کند (شیرازی، ۱۳۹۸، ۲: ۱۸۲)

قیاسی و سماعی بودن جمع مؤنث

۱. به طور قیاسی پنج لفظ، به جمع الف و تاء زاید جمع شده است که به شرح زیر بیان می‌گردد:

۱-۱. کلمه‌ای که با تاء تأنیث همراه است چه آن اسم مذکر باشد. مانند: «طَلْحَة - طَلحات» و «حَمَزَة - حَمَزات» یا اسم مؤنث مثل «فَاطِمَة - فاطمات» و «مُسْلِمَة - مُسْلِمات». تاء در آخر مفرد زاید است به هنگام جمع حذف می‌شود. ثَمَرَة - ثمرات. البته حذف آن موجب تکسیر؛ یعنی (به هم خوردن بنای مفرد) نمی‌شود. بعضی از الفاظ است که در آخر آن تاء تأنیث وجود دارد، اما از قاعده‌ی مذکور استثنا شده‌اند که عبارتند از: «امْرَأَة و أَمَة» که در جمع‌شان «نِسْوَة و نِساء» گفته شده است، نیز «أُمَّةٌ، مِلَّةٌ، قُلَّةٌ، شَاةٌ، شَفَّةٌ» که جمع‌شان به ترتیب «إِماء، أُمَم، مِلَل، قُلُل، شِیاء و شِفاء» آمده است.

۱-۲. کلمه‌ای که با الف مقصوره مثل «حُبْلَى - حُلَیّات» یا ممدوده مانند: «صَحْرَاء - صَحْرَاوَات» شده است.

۱-۳. اسم مؤنث بدون تاء مثل: «زینب - زینبات» و «مریم - مریمات».

۱-۴. مصادر بیش از سه حرف مانند: «احسان - احسانات» و «تعریف - تعریفات»

- ۵-۱. اسم مذکر غیر عاقل که وصف (مشتق) یا مُصَغَّر باشد به ترتیب «معدود- معدودات» و «دُرِیْهِم- دریه‌مات».
۲. جمع در غیر موارد مذکور سما عی است. مانند: «حَمَام- حمامات، إصْطَبِل- اصطبلات، سِجِل- سِجِلات، سماء- سماوات، أُم- امهات، ثِیْب- ثِیِّبات، شمال- شمالات، سرادق- سرادقات». (شیرازی، ۱۳۹۸، ۲: ۱۸۲)

اقسام جمع مفرد مؤنث سالم

۱. مفرد مؤنث سالم، گاهی هم لفظاً و هم معنأً مؤنث است. مانند: «فاطمة و سَعْدی و لمیاء» که جمع مؤنث سالم آنها به ترتیب فاطمات، سَعْدِیات و لمیاءات آمده است.
۲. گاهی مفرد مؤنث سالم معنوی تنها می‌آید. مانند: «هند و سعادت» که جمع آن دو «هندات و سعادات» می‌آید.
۳. نظریه دیگر این است که مفرد مؤنث سالم گاهی فقط لفظاً مؤنث است، زمانی که مفرد دارای علامت تأنیث باشد و علامت تأنیث نیز دلالت بر مؤنث حقیقی بکند. مثل «هند» و «سعادت» که جمع مؤنث سالم آن هندات و سعادات می‌باشد.
۴. گاهی مفرد جمع مؤنث سالم از نظر لفظ مذکر است مانند: «سرادق» که جمع آن «سرادقات» است. بنابراین، همه‌ی این موارد که ذکر شد به شرط جمع مؤنث سالم بسته می‌شود که الف و تاء که علامت جمع است هردو زائده باشد. اگر یکی از این شرایط مفقود باشد، جمع مؤنث سالم صحیح نیست. مثلاً الف زائده باشد، اما تاء اصلی باشد مانند: «بیت، قوت، صوت، وقت و...» که جمع آنها به ترتیب «ابیات، اقوات، اصوات اقوات و...» این‌ها جمع مؤنث سالم بسته نمی‌شود؛ زیرا تاء از اصل کلمه است، بلکه اینها جمع تکثیر نامیده می‌شود. یا این که الف اصلی باشد، ولی تاء زائده باشد، در این صورت نیز جمع مؤنث سالم صحیح نیست. مانند: «سُعاة، رُماة، دُعاة» که جمع آنها «ساع، رام، داع» می‌آیند. این نوع جمع‌ها داخل در جمع تکثیر می‌شوند. (الدیباجی، ۱۳۷۷: ۱۷۴)
- علامت جمع مؤنث سالم^{۱۲} الف و تاء کشیده است که هردو زائده و پس از حذف تاء از

مفرد، آورده می‌شوند. (مُؤْمِنَةٌ ← مُؤْمِنٌ ← مُؤْمِنَات) البته الف و تاء به آخر اسم مفرد مؤنث ملحق می‌گردد، با این تفاوت که تاء در حالت «رفع»، مضموم و در دو حالت «نصب و جر» مکسور است، تفاوتی ندارد در صفت مسلمات یا هندات باشد.

۲. جمع مکسر

جمع تکثیر؛ با تغییر بنای مفردش جمع ساخته می‌شود، (ذهنی تهرانی، المباحث النحویة، ۱۳۷۸، ۴: ۱۸۴۵) زمانی که یک اسم جمع بسته شود تغییرات که در آنها ایجاد می‌شود به شرح زیر است:

الف) تغییر در شکل (مفرد و جمع) ایجاد می‌شود؛ این نوع تغییر که باعث تغییر در شکل جمع می‌گردد، در نوع خود به اقسامی تقسیم می‌گردد
ب) تغییر در حرکات هریک از مفرد و جمع به وجود می‌آید.

۱. تغییر به کم شدن از مفرد با تغییر شکل: جمع با کم شدن حرف از مفردش شکل ظاهری تغییر کرده. مانند: «تُحَمُّ» که مفردش «تُحَمَّة؛ ناگوار»، تاء از مفردش کم شده در حالی که جمع بسته شده، در حالی که شکل ظاهری نیز تغییر نموده. کتاب- کُتِب.

۲. اضافه شدن حروف جدید: مانند ثوب- أثواب

۳. هردو مورد فوق: غلام- أَغْلَمَة. (اشمونی، حاشیة الصبان، ۱۴۲۴: ۱۵۷۵)

۴. تبدیل حرکات مفرد: گاهی اوقات با تغییر حرکات حروف، جمع تکسیر به دست می‌آید، بدون این که چیزی در جمع یا مفردش اضافه شود، شکلش متفاوت می‌شود. مانند: «أَسَد»^{۱۳} مفردش «أَسَد» است. با توجه به بیان که در این خصوص ارائه شد، چیزی در جمع و مفرد اضافه نشده است، ولی شکل آنها تغییر کرده‌اند.

۵. با کم شدن حروف از مفرد و تغییر شکل آنها: یا به حذف حروف مفردش، جمع تکسیر به دست می‌آید. در مثال این مطلب روشن می‌گردد: «رُسُل» جمع «رُسُول» مفرد می‌باشد، واو از مفردش کم شده است. از نگاه شکلی، جمع رُسُل سه حرف است و مفردش چهار حرف است که شکل و قیافه جمع و مفرد کاملاً متفاوت است. در مثال دیگر مانند: کتاب

که جمع مکسرش کُتِب می‌باشد.

۶. تغییر با زیادتی در مفرد بدون تغییر در شکل آن: مانند: «صِنَوَان» مفرد «صِنَو» مثل و مانند» است. در مفردش که صنوان است حرف «الف» و «ن» اضافه شده، در حالی که شکل ظاهری مفرد تغییر نکرده است.

۷. یا به افزوده شدن؛ مفرد جمع تکسیر شکل می‌گیرد: مثل «رِجَال» جمع «رِجُل» است. در مفرد حرف «الف» اضافه شده بدون این که از مفردش چیزی کم شده باشد. با این وجود شکل ظاهری جمع و مفرد تغییر پیدا کرده است، با اضافه شدن یک حرف در مفرد جمع تکسیر به دست آمده است.

۸. تغییر در شکل با کم شدن و اضافه شدن: لفظاً؛ این نوع تفاوت در قیافه مفرد و جمع ظاهر شده است و هم در تعداد حروف در مفرد و جمع کم و زیاد شده است. مانند: «غُلَمَان» که مفردش «غَلَام» است. تقدیراً؛ که وزن مفرد و جمع، لفظاً یکسان است، اما در تقدیر متفاوت است. مانند آیه مثل قرآن کریم: «فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» (شعراء، ۱۱۹)، فلک اول مفرد است، به جهت این که مشحون مفرد و صفت برای فلک است. ضمه‌ی مفرد مانند ضمه «قُفْل» می‌باشد. «حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ».^{۱۴} (یونس، ۲۲) (احمد آل طعان، ۱۴۱۹: ۷۵) در این آیه کلمه‌ی «جرین» جمع مؤنث است و ضمیر جمع به «الْفُلْكِ» برگشته، بنابراین، الْفُلْكِ جمع می‌باشد. ضمه‌ی جمع مثل ضمه «أُسْدًا» است و نیز «هِيَجَانُ» که کسره‌ی مفردش، مثل کسره‌ی «كِتَابٌ» و کسره‌ی جمعش، مثل کسره‌ی «رِجَالٌ» است. (الجامی، ۱۴۳۰، ۲، ۱۷۳)

اوزان قیاسی جمع مکسر

پرکاربردترین اوزان جمع مکسر

اوزان پرکاربرد جمع مکسر عبارتند از:

۱. أفعال؛ مانند: أحزاب (حزب)، اقوام (قوم)، أحرار (حر)، أصحاب (صاحب)؛
۲. فُعُول؛ مانند: علوم (علم)، عُیُون (عین)، جنود (جُند)، شهود (شاهد)، غُفُور (غُفر)

(عبدالغنی الاقر، معجم القواعد العربیه ۱۴۱۰: ۱۸۴)؛

۳. **فِعَال**؛ مانند: رجال (رجل)، کرام (کریم)، نِدام (نَدمان، ندمانة)؛

۴. **فَعَالل**؛ مانند: دراهم (درهم)، وساوس (وسوسة)، سفارج (سفرجل). (العقيلي

الهمدانی المصري: شرح ابن عقيل، بی تا: ۴۷۱)

برخی از جمع های تکسیر دارای اوزان قیاسی اند و این اوزان قیاسی، گاهی در بعض از

اسم های موصوف و گاهی در اسم های صفت موجود است:

۱. اوزان قیاسی جمع مکسر در اسم های موصوف: در جدول زیر تبیین شده است:

	وزن مفرد	وزن جمع	مثال ها	مفرد مثال ها	جمع مثال ها
۱.	فَعَلَ	فِعَال	مانند	جَمَلَ	جَمَال
۲.	فِعَلَ	أَفْعَال	مانند	عِنَب	أَعْنَاب
۳.	فَعَلَ	أَفْعَال	مانند	كَتِفَ	أَكْتَأَف
۴.	فِعَلَ	أَفْعَال	مانند	طِفَلَ	أَطْفَال
۵.	فُعْلَة	فُعْل	مانند	عُلبَة	عُلب
۶.	فِعْلَة	فِعْل	مانند	تِهْمَة	تِهْم
۷.	فَاعِل	فَوَاعِل	مانند	حَاتِم	حَوَاتِم
۸.	فَاعِلَة	فَوَاعِل	مانند	قَائِمَة	قَوَائِم
۹.	فَعِيلَة	فَعَائِل	مانند	قَبِيلَة	قَبَائِل
۱۰.	فَعِيلَة	فَعَائِل	مانند	مَكِيدَة	مَكَائِد

۱۱.	مِفْعَل	مَفَاعِل	مانند	مِنْجَل	مَنَاجِل
۱۲.	مِفْعَال	مَفَاعِل	مانند	مِفْتَاح	مَفَاتِيح

اوزان قیاسی جمع مکسر در اسم‌های موصوف (شرتونی، ۱۳۹۴، ۲: ۱۴۹)

	وزن مفرد	وزن جمع	مثال مفرد	مثال جمع
۱.	فَعْل	فِعَال	جَمَل (شترنر)	جَمَال
۲.	فِعْل - فَعِل - فِعَل	أَفْعَال	عِنَب	أَعْنَاب
۳.	فُعْلَة	فُْعَل	عُلبَة (درخت خرماي بلند)	عُلب
۴.	فِعْلَة	فِعَل	تِهْمَة	تِهْم
۵.	فَاعِل - فَاعِلَة	فَوَاعِل	خَاتِم	خَوَاتِم
۶.	فَعِيلَة	فَعَائِل و فَعَائِل	قَبِيلَة - مَكِيدَة	قَبَائِل - مَكَايِد
۷.	مِفْعَل	مَفَاعِل	مِنْجَل (داس)	مَنَاجِل
۸.	مِعَال	مَفَاعِل	مِفْتَاح	مَفَاتِيح (البقاعی، حاشیة الخضرى، ۱۴۲۴: ۸۲۳)

انواع جمع مکسر

۱. جمع قَلَّه

جمع قَلَّه آن است که در صورت عدم وجود قرینه، بر سه تا ده (فرد از مفرد) دلالت می‌کنند. (جزایری، ۱۳۹۹: ۳۳۳. عمر البغدادی، خزانة الادب، ۱۰۳۰، ۲: ۱۱۱) از بین اوزان جمع

مکسر، چهار وزن «أفعال، أفعل، أفعَله و فَعَلَة» به جمع قلّه معروف اند.

۲. جمع کثره

آن است که در صورت عدم وجود قرینه، بر بیشتر از ده (فرد از مفرد) دلالت می‌کنند. البته این تفکیک، در حالتی است که یک مفرد، با هردو وزن «قلّه» و «کثره» جمع بسته شود. در نتیجه اسم‌هایی که تنها دارای یکی از دو وزن یاد شده باشند، بر سه (فرد از مفرد) به بالا دلالت دارند. مثال «شهر» به دو صورت «أشهر» و «شهور» جمع بسته می‌شود که کاربرد آن در آیه: «انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» (توبه، ۵) جمع قله است و بر کمتر از ده تا دلالت می‌کند و در آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا». (توبه، ۳۶) جمع کثره و دال بر بیش از ده تا است.

گاهی با وجو کاربرد هردو نوع جمع برای یک مفرد، «جمع قلّه» برای دلالت بر بیش از ده به کار می‌رود، مانند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ». (غافر، ۱۹). در این آیه «الْأَعْيُنِ» جمع قله است که بر بیش از ده تا دلالت دارد. همان‌گونه که گاه «جمع کثره» برای دلالت بر سه تا نه به کار می‌رود. مانند: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ». (بقره، ۲۲۸)

نتیجه

از مجموع مباحثی که در این مقاله تدوین و بررسی شده است به این نتیجه رسیدیم که لغت عرب از حیاتی ترین زبان‌های دنیاست و زنده بودن او این است که کاملاً با قواعد و معیارهای ادبی است.

از اهمیت این زبان است که قرآن کریم و احادیث معصومین (علیهم السلام) بر این زبان نازل شده؛ زیرا ارزشهای که در این زبان وجود دارد کاملاً با معیارهای ادبی ساخته شده است. جملات، کلمات و حروف قرآن کریم و احادیث معصوم نیز با قواعد ادبی مطابقت دارد و قرآن یکی از دلایل منبع خدشه ناپذیر است که کلام فصیح است که هر واژه ای که با قرآن کریم همساز و هم سنگ باشند آن کلمه فصیح‌ترین و مطابق معیارهای ادبی است.

یکی از این قواعد این است که اسم، فعل و حرف دارای قواعدی است که اگر به صورت مفرد باشد دارای یک خصوصیت است اگر تشبیه باشند قواعد خاصی خودشان را دارند و اگر به صورت جمع باشد مطابق با قواعد و معیارهای دیگری هستند.

در خصوص جمع که موضوع و محور این مقاله است. جمع به صورت کلی به دو صورت تقسیم می‌گردد که عبارتند از جمع سالم و مکسر که هرکدام به زیر مجموعه‌های گوناگون تقسیم می‌گردد که هرکدامشان با قواعد ثابت و مختص به خودشان را دارند که در صورت دانستن آن صحت و سقم کلمه یا جمله یا حروف مشخص می‌گردد. مثلاً در جمع مکسر با تغییر مفرد جمع ساخته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

١. المجموع ما دل ای: اسم دل (على) جمله آحاد مقصودة ای يتعلق بها القصد فى ضمن ذلك الاسم.
٢. الْجَمْعُ هُوَ اسْمٌ يَدُلُّ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ شَخْصَيْنِ أَوْ حَيَوَانَيْنِ أَوْ شَيْئَيْنِ، نَحْوُ نَجَّارُونَ سَاعَاتٍ، كَتَبَ.
٣. و يقال «جمع المصحح» أو «جمع التصحيح» لصحة مفردة عند جمعه و يسمى «جمعاً سالماً» ايضاً لسلامة مفردة عند جمعه.
٤. و إنما اشترط ذلك لكون هذا الجمع أشرف الجموع لصحة بناء الواحد فيه و المذكر العَلَمُ العاقل أشرف من غيره فأعطى الأشرف للأشرف.
٥. الاسم الذى يُجْمَع جمع مذكر سالماً نوعان: أحدهما «العَلَم» والآخر: «الصفة»
٦. و إن كان صفة فلا بد أن تتحقق فيه الشروط الآتية. (عباس حسن، ١٩٦٦، ١: ١٢٨)
٧. إن كان مركباً تركيب إسناد، فإنه لا يجمع مباشرة باتفاق. (عباس حسن، ١٩٦٦، ١: ١٢٨)
٨. اما المركب الإضافى فيجمع صدره المضاف؛ و يبقى العجز (و هو المضاف إليه) على حاله من الجر.
٩. سيوطى، البهجة المرضية، دارالحكمة، ١٣٩٥، چاپ شانزدهم، ص ٣١.
١٠. إن كان علماً لمكر عاقل، ولكنه مشتمل على تاء التأنيث الزائدة مثل: «حَمْرَةٌ، خَلِيفَةٌ، معاوية، عَطِيَّة» فإنه لا يجمع جمع مذكر ولا يصح هنا ملاحظة المعنى؛ لوجود علامة التأنيث فى اللفظ فيقع بينها وبين علامة جمع المذكر التناقض و التعارض بحسب الظاهر. (عباس حسن، ١٩٦٦، ١: ١٢٧)
١١. والعبرة فى التأنيث أو عدمه ليست بلفظه و إنما بمعناه و بما يدل عليه
١٢. **عَلَامَةُ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ الْفَ و تَاءٌ مَبْسُوطَةٌ، زَائِدَتَانِ بَعْدَ حَذْفِ تَاءِ الْمَفْرَدِ. نحو: مُؤَمِّنَةٌ ← مُؤَمِّنَات**
١٣. بضم الهمزة و سكون السين المهملة- فإن مفردة «أَسَد»
١٤. فإن جرين جمع مؤنث و ضمير الجمع راجع إلى الفلك فيكون جمعاً.

ابن هشام الانصاری، اوضح المسالك (جلد ۱)، محقق: محمد محی الدین عبدالحمید، قم، مکتبه الشهداء قم، ۱۳۶۶، الطبعة الخامسة.

اشمونی، حاشیه الصبان، الجزء الرابع، دارالفکر، بیروت-لبنان، ۱۴۲۴.

البقاعی یوسف شیخ محمد، حاشیه الخضری (علی شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک، الجزء الثاني، دارالفکر، ۱۴۲۴.

الجامی عبدالرحمن بن احمد نورالدین، شرح ملاً جامی (الفوائد الضیائیة- علی متن الکافیة فی النحو، تعلیقات: جمال الدین ابی عمر عثمان بن عمر المفروق بابن الحاجب المالکی، دار احیاء التراث العربی، بیروت- لبنان، ۱۴۳۰.

جزایری سید حمید، دانش صرف، انتشارات نصایح، چاپ پنجم، ۱۳۹۹.

الدیاجی ابراهیم، الجدید فی الصرف و النحو، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها «سمت»، ۱۳۷۷.

ذهنی تهرانی محمد جواد، المباحث النحویة، وجدانی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

رشیدشرتونی، ترجم و شرح مبادئ العربیة (جلد دوم)، مترجم: سید علی حسینی، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۹۴.

شیخ محمد علی المدرس الافغانی، مکررات المدرس شرح سیوطی، جزء الثاني، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۸۹.

شیرازی احمد امین؛ نحو روان با حدیث و قرآن (جلد دوم)، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، واحد ادبیات عرب، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۸.

طباطبائی محمد رضا، صرف سادہ (به ضمیمه صرف مقدماتی)، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۸.

عباس حسن، النحو الوافی، انتشارات ناصر خسرو، قم، الطبعة الثامنة، ۱۳۸۴.

عباس حسن، النحو الوافی، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۶.

عبدالغنی الاقر، معجم القواعد العربیة، منشورات حمید، قم، ۱۴۱۰.

عبدالله ابن الشيخ احمد آل طعان، التحف النحویة فی شرح الآجرومیة، دارالمصطفی (صلی الله علیه و آله) لإحياء التراث، ۱۴۱۹.

العقيلي الهمداني المصري؛ بهاء الدين عبدالله بن عقيل، شرح ابن عقيل، جزء الثاني، بی تا.
عمر البغدادی عبدالقادر، خزانة الادب، دارالفکر، بیروت-لبنان، ۱۰۳۰.
هاشم حسینی طهرانی، ۱۳۶۷.